

خلیفه و سلطان

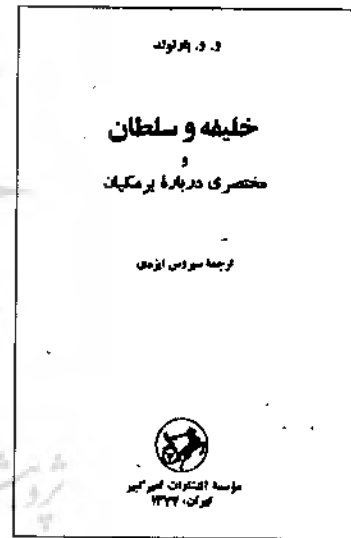
به بهانه انتشار چاپ دوم آن

● علی رضائیان
عضو هیئت علمی
دانشگاه آزاد اسلامی واحد داراب

و سلاطین قدرتمندی در پهنه جهان اسلام ظاهر شدند و از این به بعد نهاد خلافت کارکردی کاملاً متفاوت با دوران ابتدایی شکل‌گیری برعهده گرفت. پژوهش مورد بحث در این مقاله اثری است از و.و. بارتولد، محقق برجسته روس که طی آن «سیر تحول فرمانروایی در سرزمینهای اسلامی پس از وفات پیامبر تا روزگار حکومت سلطان «خلیفه‌های» عثمانی بازنموده شده» است.^۱

با وجود منسوب کردن حدیثی به پیامبر که بر اساس آن تنها عصر خلفای راشدین را می‌توان عصر خلافت برشمرد،^۲ حاکمان اموی نیز بر خود لقب خلیفه نهادند. به نظر بارتولد خلفای اموی در ابتدا عنوان «خلیفه رسول‌الله» را بر خود نهادند اما به تدریج این عنوان «به خلیفه‌الله فی الارض» تغییر یافت. عنوانی که کاملاً متفاوت با تفسیر اسلامی از مقام خلافت بود. اگرچه در عهد بنی امیه گهگاه با لقب خلیفه‌الله برای حاکمان اموی مواجه می‌شویم اما این عنوان در عصر اموی گسترشی عام نیافته و تنها در عصر خلفای عباسی بود که عنوان خلیفه‌الله آشکارا بر حاکمان عباسی اطلاق گردید.^۳

بارتولد در بررسی عصر اموی یک نکته مهم را برای پژوهشگران این دوره آشکار ساخته و آن تلاشی است که عباسیان در افشای جایگاه امویان در تاریخ اسلام انجام داده‌اند. به اعتقاد بارتولد پس از قدرت‌گیری عباسیان دستگاه تبلیغاتی آنان سعی نمود تا امویان را به عنوان سلسله‌ای ستمکار و مورد نفرت عامه مردم معرفی نماید. زمانی که مامون حدود صد و پنجاه سال پس از مرگ معاویه خواست لعن او را در منابر برقرار کند با مخالفت‌هایی روبرو شد. مقدسی از طرفداران معاویه در قرن چهارم و در بعضی مناطق صحبت کرده و بنابه گفته برخی منابع سال‌ها پس از قدرت‌گیری عباسیان در سوریه، عدل‌های از مردم همچنان طرفدار خاندان اموی بودند. شاید تغییر متن سنگ‌نبشته بنای قبه‌الصخره بهترین تایید برای ادعای بارتولد باشد. بنابه مندرجات سنگ‌نبشته موجود در قبه‌الصخره، این بنا در عصر مامون خلیفه عباسی ساخته شده اما تاریخ موجود در سنگ‌نبشته سال ۷۲ ه.ق. را نشان می‌دهد که سال خلافت عبدالملک خلیفه‌اموی می‌باشد، در واقع برای به ثبت رساندن این بنا به نام مامون خلیفه عباسی مندرجات کتیبه را تغییر داده‌اند اما فراموش کرده‌اند سال ساخت بنا را نیز تغییر دهند. این مثال می‌تواند نمونه‌ای باشد از تلاش گسترده عباسیان در جهت افشای مظالم عصر اموی.^۴



رابطه بین حکومت و دین از مهمترین مباحث موجود در بررسی‌های تاریخی می‌باشد، زیرا که قرن‌ها مهمترین عامل مشروعیت‌بخش به حکومت‌ها، نهاد دین بوده است. نمونه‌های بسیاری را در تایید این گفتار می‌توان بر شمرد، در نقش برجسته‌های برجای مانده از عصر ساسانی می‌توان شاه ساسانی را در حال دریافت نشان سلطنت (قره ایزدی) از اهورا مزدا مشاهده کرد. بدین ترتیب شاهان ساسانی مدعی بودند که حکومت‌را مستقیماً از خداوند دریافت نموده‌اند. در اروپای قرون وسطی نیز پاپ به عنوان نماینده دین نقش تعیین‌کننده‌ای در تایید و مشروعیت‌بخشیدن به حکومت‌های دنیوی ایفا می‌نمود. اما رابطه بین دین و حکومت در جهان اسلام کاملاً متفاوت با ایران عصر ساسانی و اروپای قرون وسطی می‌باشد. در جهان اسلام نهادی به نام خلافت شکل گرفت که سال‌ها مهمترین عامل مشروعیت‌بخش به نظام‌های حکومتی بود. خلافت نمادی است مختص به جهان اسلام و منطبق با شرایط تاریخی، جغرافیایی و سیاسی آن و نمی‌توان مشابهی برای آن در ساختارهای سیاسی دیگر نقاط جهان برشمرد. گرچه در دو قرن اول هجری خلفای اموی و عباسی قدرت دینی و دنیوی را توأمان در اختیار داشتند اما با شروع قرن سوم هجری قمری و شکل‌گیری حکومت‌های کوچک و بزرگ در قلمرو اسلامی بتدریج امر را

رابطه بین حکومت و دین
از مهمترین مباحث
موجود در
بررسی‌های تاریخی
می‌باشد، زیرا که قرن‌ها
مهمترین عامل مشروعیت
بخش به حکومت‌ها، نهاد
دین بوده است

● به نظر بارتولد، خلفای اموی در ابتدا عنوان «خلیفه رسول الله» را بر خود نهادند، اما به تدریج این عنوان به «خلیفه الله فی الارض» تغییر یافت. عنوانی که کاملاً متفاوت با تفسیر اسلامی از مقام خلافت بود

● بارتولد: اگر چه در عهد بنی امیه گهگاه بالقب خلیفه الله برای حاکمان اموی مواجه می شویم، اما این عنوان در عصر اموی گسترش عام نیافته و تنها در عصر خلفای عباسی بود که عنوان خلیفه الله آشکارا بر حاکمان عباسی اطلاق گردید

با پایان گرفتن عصر طلایی عباسی و درگذشت خلفای قدرتمندی چون مامون (۲۱۸ هـ. ق) و معتصم (۲۲۷ هـ. ق) در گوشه و کنار جهان اسلام حکومت‌های کوچک و بزرگی شکل گرفتند. این حکومت‌ها گرچه در عمل مستقل بودند اما همواره خطبه به نام خلفای عباسی خوانده و سکه به نام آنها می‌زدند. امرای قدرتمندی چون یعقوب و عمرویث صفاری و مرداویج و وشمگیر زیاری گرچه در ابتدا مخالفت‌هایی را با خلفای عباسی ابراز داشتند اما در عمل آنان نیز جهت‌مشروعیت بخشیدن به حکومت خود مجبور به گرفتن منشور و لوا از خلفای عباسی شدند.

ظهور سلاجقه، شکل‌گیری دوره جدیدی از ساختار سیاسی در جهان اسلام بود. سلاجقه با گرفتن لقب سلطان به عنوان یگانه فرمانروایان دنیوی قلمرویی که خلفای عباسی را به عنوان امام می‌شناختند، مطرح‌شدند. در این عهد جایگاه خلیفه و سلطان کاملاً متمایز از هم بود. سلطان حاکم دنیوی و خلیفه امام روحانی مسلمانان گردیده و حدیثی منسوب به پیامبر نقل شد که بر اساس آن سلطان به عنوان «ظل الله» در زمین معرفی می‌گردد. سلاطین قدرتمند سلجوقی در این دوره به خلفا کمتر اجازه دخالت در امور سیاسی می‌دادند، اما با رو به ضعف نهادن قدرت سلجوقیان خلفا سعی کردند تا قدرت دنیوی خود را احیاء نمایند. بویژه خلیفه‌ناصر (۵۷۵ - ۶۲۲) در این زمینه تلاش‌های زیادی انجام داد.^۵

با حمله مغول‌ها به سرزمین‌های اسلامی و فتح بغداد، مرکز خلافت عباسی، وقفه‌ای در خلافت ایجاد گردید. اما به اعتقاد فقها و متکلمان مصری این وقفه تنها سه سال و نیم طول کشید و خلافت توسط مالیک‌در مصر تداوم یافت.^۶ فردی به نام احمد که ادعا می‌شد فرزند خلیفه الظاهر می‌باشد به خلافت انتخاب گردید.

سلطان مصر، بیبرس (۶۷۸-۶۵۸ هـ. ق)، در نزد وی سوگند یاد نموده و خلیفه نیز وی را به حاکمیت بر قلمرو اسلامی گماشت. خلیفه جدید در تلاش برای بازپس‌گیری بغداد از مغولان ناکام ماند پس از وی مرد دیگری از خاندان عباسی به نام حکیم به خلافت منصوب گردید. از این زمان می‌توان شاهد شکل‌گیری دوره جدیدی از حیات خلافت عباسی بود.

در این دوره خلفای عباسی تحت حمایت مالیک‌مصر در قاهره به خلافت خود ادامه دادند. خلیفه در این زمان تنها مقامی نمادین جهت مشروعیت بخشیدن به سلطه مالیک در مصر بود زیرا که مالیک، جز در مواردی محدود، نمی‌توانستند فرزندان یا نزدیکان خود را به جانشینی انتخاب کنند و سلاطین جدید در جهت مشروعیت یافتن حکومت خود چاره‌ای جز توسل به تائید خلیفه، نداشتند. اگر چه در دوره خلافت عباسی در مصر تلاش‌هایی صورت گرفت تا علاوه بر قدرت معنوی قدرت دنیوی نیز به خلفا تفویض شود^۷ اما این اندیشه نیز راه به جایی نبرد و خلفا به نقش خود در تائید حکومت مالیک مصر اکتفا نمودند. احیاء خلافت عباسی در مصر مورد تائید سایر نقاط قلمرو اسلامی قرار نگرفت و حکومت‌های شکل گرفته در جهان اسلام پس از حمله مغول به ابزار دیگری، غیر از تائید خلفای عباسی، برای کسب مشروعیت متوسل شدند.

یکی از مهمترین راه‌های کسب مشروعیت در این عهد رساندن

نسب به چنگیز خان مغول بود. این امر در آن عصر تا آن حد مهم بود که تیمور، سلطان قدرتمند مسلمان نیز که از نسل چنگیزیان نبود با اختیار کردن لقب «گورکان» (داماد) سعی کرد خود را به خاندان چنگیز مرتبط نماید.^۸ به علاوه در برخی دیگر از نقاط جهان اسلام اندیشه مشروعیت یافتن حکومت بر اساس «زور» شکل گرفت. بدین معنی که هر کس می‌توانست با نیروی خود حکومت را به دست گیرد توانسته بود اراده خداوند را تحقق بخشد و این خود به تنهایی می‌تواند مشروعیت بخش حکومت باشد.^۹ در کنار اندیشه‌های یاد شده یکی دیگر از عوامل مشروعیت بخش حکومت‌ها در این عهد ارتباط حکام با شهرهای مقدس مکه و مدینه بود. برای مثال تلاش شاهرخ حاکم تیموری (۸۵۰ - ۸۰۷ هـ. ق) برای پوشش دادن کعبه بوسیله پارچه‌ای که وی از ایران ارسال کرده بود در همین راستا ارزیابی گردیده است.^{۱۰}

با قدرت‌گیری دولت عثمانی و فتح مصر توسط آنان، سلیم، خلیفه عباسی مستقر در مصر (متوکل) رادستگیر و به قسطنطنیه برد. بعدها افسانه‌های ساخته شده که بر اساس آن متوکل به نفع سلطان عثمانی از خلافت دست کشیده است و به نوعی خلافت عباسی به عثمانیان منتقل گردیده است. به اعتقاد بارتولد داستان‌ریاد شده داستانی ساختگی است که سال‌ها پس از عصر سلیم و در نیمه دوم قرن هجدهم میلادی توسط یک آرمینی مقیم ترکیه ساخته شده و در عصر سلیم چنین اندیشه‌ای وجود نداشته است.^{۱۱}

رساله خلیفه و سلطان پس از بحث پیرامون موضوع انتقال خلافت از خلفای عباسی به سلاطین عثمانی به پایان رسیده است. این رساله گرچه بسیار مختصر بوده سال‌های زیادی نیز از نگارش آن می‌گذرد اما همچنان می‌تواند مورد استفاده محققان قرار گیرد. گرچه پس از بارتولد پژوهش‌های فراوانی پیرامون موضوع مورد بحث وی در این رساله صورت گرفته اما پژوهش بارتولد همچنان به عنوان یکی از اولین کارهای علمی و برجسته‌ای که در زمینه فوق صورت گرفته می‌تواند محققان را در امر بررسی موضوع یادشده یاری نماید.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- و. بارتولد: خلیفه و سلطان، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۷، ص ۶.
- ۲- مسند احمد، ج ۴، ص ۲۷۳.
- ۳- بارتولد، پیشین، ص ۲۳.
- ۴- همان، صص ۱۸۵-۱۶.
- ۵- همان، صص ۳۹-۳۷.
- ۶- گرچه این اندیشه در نزد برخی وجود داشت که خلافت مستقر در مصر قابل مقایسه با خلفای مستقر در بغداد نبوده و با سقوط خلفای بغداد جهان بدون خلیفه ماندگاست. (همان، ص ۵۵).
- ۷- همان، ص ۵۱.
- ۸- همان، ص ۶۰.
- ۹- همان صص ۶۲-۶۱.
- ۱۰- همان، صص ۷۴-۷۳.
- ۱۱- همان، صص ۱۲۰-۱۱۷.